

کنسول افتخاری

گراهام گرین

ترجمه

احمد میرعلایی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر اسیم
تهران - ۱۳۹۸



دکتر ادواردو پلار^۱، در بندر کوچک مشرف بر پارانا^۲، میان خطوط آهن و جراثقال‌های زردرنگ، به تماشای تنوره‌ای افقی از دود ایستاد که بر فراز چاکو^۳ کشیده شده بود. تنورهٔ دود، مانند نواری بر پرچمی ملی، میان پرتوهای سرخ شفق قرار داشت. دکتر پلار، سوای ملوانی که بیرون عمارت نیروی دریایی کشیک می‌داد، در آن ساعت تنهای تنها بود. غروب یکی از آن غروب‌ها بود که به سبب ترکیب نور در حال زوال و بوی گیاهی ناشناس، برخی از مردان را دستخوش احساس کودکی و امید آینده می‌کند و برای بعضی دیگر احساس چیزی گم‌شده و تقریباً از یادرفته را باز می‌آورد.

خطوط آهن، جراثقال‌ها، ساختمان نیروی دریایی — اینها نخستین چیزهایی بودند که دکتر پلار از وطن دومش دیده بود. گذشت سالیان هیچ چیز را عوض نکرده بود جز آنکه بر خط دود افزوده بود، وقتی نخستین بار به اینجا رسیده بود هنوز این خط بر امتداد افق کنارهٔ دور پارانا نیاویخته بود. کارخانه‌ای که آن را تولید می‌کرد، وقتی متجاوز از بیست سال پیش همراه مادرش با کشتی مسافری که هفته‌ای یک‌بار از

1. Eduardo Plarr

۲. Parana؛ رودخانه‌ای در امریکای جنوبی.

3. Chaco

پاراگوئه می‌آمد از جمهوری شمالی آمده بود ساخته نشده بود. پدرش را به یاد آورد که در آسونسیون^۱ کنار پل کوتاه کشتی کوچک رودپیما بر اسکله ایستاده بود، بلندبالا و خاکستری‌مو با سینه استخوانی، و با خوشبینی ماشینی قول داده بود که به زودی به آنان می‌پیوندد. بعد از یک ماه - یا شاید سه ماه - امید، چون قطعه ماشین زنگ‌زده‌ای، نقش درآمده بود.

وقتی که پدر با نوعی حفظ حرمت بر پیشانی همسر خود بوسه زد، چنانکه گفتی بیشتر یک مادر بود تا یک همسر، اگرچه این کار اندکی غریب به نظر می‌رسید در چشم پسر چهارده‌ساله به هیچ‌وجه عجیب نیامده بود. در آن روزها دکتر پلار خود را کاملاً به اندازه مادرش اسپانیایی می‌دانست، حال آنکه بسیار مشخص بود که پدرش زاده انگلستان است. پدرش بحق، و نه فقط به استناد یک گذرنامه، متعلق به جزیره افسانه‌ای برف و مه بود، کشور دیکنز و کونان دوئل^۲، حتی اگرچه شاید فقط معدودی خاطره دست اول از سرزمینی که در ده‌سالگی ترک گفته بود حفظ کرده باشد. کتاب عکس‌داری، که والدین پدر در آخرین لحظه پیش از سوار شدن برای او خریده بودند، باقی مانده بود - دورنمای لندن^۳ - و هنری پلار اغلب عادت داشت صفحات آن را برای پسر کوچکش ادواردو ورق بزند، صفحاتی از عکس‌های خاکستری‌رنگ که قصر باکینگهام، برج لندن، و دورنمایی از خیابان اکسفورد را نشان می‌داد که پر از درشکه‌ها و کالسکه‌های اسبی بود و بانوانی که به دامن‌های بلندشان چنگ زده بودند. پدرش، چنانکه دکتر پلار مدت‌ها بعد متوجه شد، یک تبعیدی بود، و اینجا قاره‌ای از تبعیدی‌ها بود - از ایتالیایی‌ها، چک‌ها، لهستانی‌ها، ویلزی‌ها و انگلیسی‌ها. هنگامی که دکتر پلار در طفولیت یکی از رمان‌های دیکنز را

۱. Asuncion؛ پایتخت پاراگوئه.

۲. Conan Doyle؛ سرآرتور کونان دوئل، نویسنده انگلیسی (۱۸۵۹-۱۹۳۰) نویسنده کتاب‌های «ماجراهای شرلوک هولمز» و «سگ باسکرویل». م.